

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد تنها دلیل مثبتین کفایت محاذات، فقط صحیحۀ عبداللہ بن سنان است کہ البتہ بہ دو طریق روایت شدہ است و مشخص است کہ دو بار از امام نشنیدہ و یک بار شنیدہ . این مطلب کفایت محاذات از مسجد شجرہ، طریق یکی است منتهی بعد دو شق می شود و افراد متعدد این را می شنوند کہ خب البتہ بہ یکی و دو تا ما کار نداریم در اعتماد بر احادیث و بر مدارک ہمیشہ نظر رفقا بر این قضیہ باشد کہ در جایی مسئلہ کثرت روایات و کثرت احادیث و اسناد مفید است کہ بین روایتین تعارض و تضادی وجود داشتہ باشد در آن جا مسئلہ کثرت روایات دلالت بر وجود مطلبی می کند در مورد روایات قلیلہ بالنسبہ بہ آن روایات کثیرہ کہ حالا مستفاضہ باشد یا متواترہ باشد یا حتی استفاضہ ہم نداشته باشد.

بہ طور کلی وقتی فقیہ نگاہ می کند و نظر می اندازد بر روایات صادرہ از ائمہ در حکمی، بہ این

نکته می‌رسد که چرا در یک مورد خاص امام علیه السلام مطلب را در جلسات متعدده به یک سیاق واحد فرموده یا این که از ائمه مختلف فی الزمان و مختلف فی الظروف یک روایت به یک سیاق وارد شده است در حالی که نقطه مقابل ، یک امام یک مطلبی را فرموده یا این که همان ائمه به طور کمتر و به نحو کمتری آن روایت مخالف را بیان کردند این ذهن انسان را متوجه این قضیه می‌کند که اگر ما باشیم و همین روایت یک مطلبی و یک نکته‌ای باید در این مسئله وجود داشته باشد که امام علیه السلام - که خوب فرق نمی‌کند چه این امام چه آن امام - چه سؤالهایی که می‌شود از حضرت سوالها مشخص است پاسخ‌های آن هم باید مشخص باشد این که ائمه به یک سیاق یک مطلبی را می‌فرمایند بعد یک مرتبه ما یک روایت می‌بینیم که در مورد مخالف آمده است و آن هم جنبه تضاد دارد نه این که صرف یک نوع تنافی بدوی این جا است؛ که ما صرف نظر از وثاقت روایت به این مسئله می‌رسیم که باید دید این روایت واحده به چه اساسی آمده است این در آن جا مورد توجه قرار می‌گیرد.

پس بنابراین این که شما در تمام این روایات مشاهده می کنید که لسان، لسان عام است لایجوز لحاجٌّ و لا لمُعْتَمِرٍ خب این لسان لسان عام است اگر عام نباشد پس چیست؟ این لسان لسان کلی است، لسان سعه‌ای است، که از یَحْرُمُ إِلَّا مِنَ الْمَوَاقِيتِ التی وَقَّتْهَا رَسُولُ اللَّهِ یا این که فرض کنید لایجوز یا لاینبغی و امثال ذلک در یک همچنین وضعیتی یک مرتبه شما فرض کنید که یک روایت عبدالله بن سنان در این جا می آید و روایت هم صحیح است در صحت آن شکی نیست و در آن جا محاذات با میقات را از مسجد شجره بیان می کند من می خواهم این را عرض کنم حتی اگر ما خصوصیتی را که در روایت عبدالله بن سنان هست نداشتیم و فقط به نحو سعه‌ای داشتیم که جایز است انسان از محاذات میقات هم لَمَنْ لَمْ يَمُرَّ مِنَ الْمَوَاقِيتِ أَنْ يُحْرِمَ هَذَا باز در این قضیه ما شبهه می کردیم که چه دلیلی دارد که این همه روایات ما از ائمه نسبت به لایجوز الإحرام إِلَّا مِنَ الْمَوَاقِيتِ داریم فقط یک روایت است آن عبدالله بن سنان که در این جا خلافتش را بیان می کند الا محاذات. در حالتی که جای این مسئله هست امام علیه السلام همان طوری که عرض کردم جایی که

برای اهل عراق که هنوز عراقی در آن زمان نبود و افرادی در عراق متوطن نشده بودند حضرت وادی العقیق را تعیین می‌کنند خب چطور یک محاذات با میقات را نمی‌گویند وقتی که این همه روایات ما راجع به عدم جواز إحرام الاّ من المواقیت داریم فقط در آن جا می‌گویند احرام من محاذات المیقات لمن لم یمراً منها خب این مسئله چیست؟ بالاخره برای انسان شبهه ایجاد می‌کند و متفاهم مراد امام علیه السلام برای انسان در ظروف مختلف آن تعیین کننده است! که چطور در یک جایی ما خودمان را باید جای امام بگذاریم به جای آن اصحاب بگذاریم فرض کنید که شخص دارد می‌آید این را بیان می‌کند این را دارد از حضرت سوال می‌کند بعد می‌رود به افراد دیگر می‌گوید همه را می‌گویند چه از حضرت سوال کردی می‌گویند رفتیم سوال کردم که آیا از کجا باید احرام بست حضرت فرمودند باید از مواقیت احرام بست و با این تعبیر و با این عبارت هم بیان می‌کند خب بالاخره این مطلب است، این قابل تأمل است نمی‌شود از این قضیه به این راحتی گذشت.

همان طوری که عرض شد این مسئله؛ حالا شما

فکیف به این که بیاید بگویند که اصلاً اصل روایت

ربطی ندارد به این قضیه جواز احرام از مواقیت اولاً فقط مربوط به مدینه است در سایر موارد اصلاً یک همچنین عبارتی نیست و این اشکال جدی ایجاد می‌کند که چطور امام فقط از میان مواقیت خمسه یا سته - بنابراین که دَوِیرَة أَهْلِهَا را ما جزء این مواقیت خمسه بدانیم - امام فقط روی مدینه دست گذاشته و مسجد شجره و ذوالحلیفه خب ما جحفه نداریم؟ یلملم نداریم عقیق نداریم ذات عرق نداریم اینها را نداریم؟ چرا امام یکدفعه مسجد شجره یادش آمده است؟ بعد گفته که در این جا شما می‌توانید لَمَنْ يُرِيدُ الطَّرِيقَ إِلَى مَكَّةَ یا فرض کنید که حضرت فرمودند که الْحَاجُّ يَخْرُجُ سِتَّةَ أَمْيَالٍ فَيَكُونُ حِذَاءَ الشَّجَرَةِ مِنَ الْبَيْدَاءِ خب این پنج تا کجاست؟ چهار تای دیگر کجاست؟ خب همین طوری که نمی‌توانیم چشممان را ببندیم به این راحتی که نمی‌شود چرا امام نگفته است آقا بگوئید الغاء خصوصیت یعنی چه؟ به هر جا که می‌رسیم الغاء خصوصیت، الغاء خصوصیت چیست؟ الغاء خصوصیت در آن جایی است که ملاک واحد باشد نه این که خصوصیت

مواقیت، مواقیت من الامور التوقیفیه از مسائلی است که از آن چیزهایی است که مترتب بر تعیین شارع است همین جور که ما نمی‌توانیم فرض کنید که بگوییم الغاء خصوصیت همان طور که شارع ذوالحلیفه را میقات قرار داده است و غیر ذوالحلیفه را قرار نداده است محاذات با این هم به ید شارع است و ما نمی‌توانیم از محاضات ذوالحلیفه تعدی به غیر ذوالحلیفه کنیم چطور این که نمی‌توانیم از غیر ذوالحلیفه به ذوالحلیفه کنیم نمی‌توانیم از جحفه به غیر جحفه تعدی کنیم بگوییم که الغاء خصوصیت است دیگر کوه کوه است بیابان بیابان است دیگر ریگ بیابان که فرق نمی‌کند چه این جا احرام ببند چه برو پنج فرسخ دیگر الغاء خصوصیت رنگش همه یکی است من قول می‌دهم این ریگهای بیابان همه یک رنگ داشته باشد همه، آن شن یک جور باشد! این که دست ما نیست این باید مُنزلَ مِنَ اللَّهِ باشد تمام این مواقیت روی حساب است روی کتاب است که این جا قرار داده شده است نظر روی این منطقه آمده است و باید حاج در این جا متحوّل شود همین طوری بگوییم که این جا نشد آن جا! نشد آن

جا! این که نمی‌شود، یک حسابی بوده در این جا در مسجد شجره که رسول خدا آمده در این جا و این کار را انجام داده؛ علی کل حال این یک مسئله.

مسئله دیگر در روایت عبدالله بن سنان من أقام بالمدينة شهراً خب این چیست همین طوری چشممان را ببندیم بگوییم که من أقام بالمدينة این منزل بر مورد خاص است و خصوصیتی در این جا نیست حالا چه شهراً باشد چه أسبوعاً باشد چه يوماً باشد روز روز است دیگر شب هم شب است اینها مسائلی است که این راوی از خودش نگفته: من أقام بالمدينة شهراً تا شما بخواهی إلغاء خصوصیت کنی امام می‌فرماید روی تک تک کلمات امام باید نگاه کرد واوی را که امام می‌گوید باید روی آن نگاه کرد مگر مثل حرفهای بنده و شما است فایی که می‌گوید واوی که می‌گوید.. که فاء می‌گوید یا واو می‌گوید فرق می‌کند که باید فکر کرد که چرا فاء گفته؟ یا رَبَّ گفته؟ یا تَمَّ گفته؟ چرا يَنْبَغِي می‌گوید؟ چرا لا يَجُوز؟ تمام این مسائل بایستی که رفت نگاه کرد و فکر کرد. و عرض شد که من أقام بالمدينة شهراً این دلالت

می کند بر این که شخص دیگر جزو اهالی شده است نه این که یمرّ بالمدينة و يأخذ طريقاً آخر غير هذا الطريقِ نخیر آن باید بیاید مدینه کسی که در ذوالحلیفه مانده و شهری است باید این کار را انجام بدهد.

پس بنابراین به طور کلی چه از نظر کمیت که خب اصلاً روایت عبدالله بن سنان قابل مقایسه از نقطه نظر کمیت و رجحان سندی و وثاقت در اسناد به نسبت به روایاتی که دلالت می کند بر عدم جواز احرام الا من المواقیت یکی به لحاظ کمیت که اصلاً قابل مقایسه نیست دوم به لحاظ کیفیت و دلالت که روایت عبدالله بن سنان اصلاً ربطی به موضوع ما ندارد این مربوط به مدینه است و مربوط به اقام شهرّاً و بعد می خواهد برود فرض کنید که جای دیگر و اَنّی لَنَا بِإِثْبَاتِ ذَلِكَ فِي غَيْرِ ذِي الْحُلَيْفَةِ وَ فِي سَائِرِ الْمَوَاقِيتِ وَ تَسْرِي هَذِهِ الدَّلَالَةَ پَس بِنَابِرَاينِ رَوَايَتِ عَبْدِاللّٰهِ بِنِ سَنَانِ بَه كَلِي اَز دَرَجَةِ اَعْتِبَارِ نَسْبَتِ بَه كِفَايَتِ مَحَاذَاتِ وَ سَايِرِ مَوَاقِيتِ سَاقَطِ شَدِ اَيْنِ رَفْتِ كِنَارِ حَالَا كَه رَفْتِ كِنَارِ غَيْرِ اَز اَيْنِ مَسْئَلَه يَعْنِي غَيْرِ اَز اَيْنِ رَوَايَتِ عَبْدِاللّٰهِ بِنِ سَنَانِ كَه مَثْبِتِينَ بَه مَحَاذَاتِ

میقات اینها این مسئله را اثبات می کنند غیر از این چه در دست اینها است فرض کنید که اصل عدم وجوب احرام از مواقیت است خب عزیز من! اصل در جایی است که من هم می گویم اصل عدم وجوب حج است خیال همه را از اول راحت می کنم این چه اصلی است که در می آورید اصل عدم فرض کنید که الزام از مواقیت وقتی که مدرک نباشد وقتی که مرجع نباشد و دلیل نباشد شما با وجود دلیل اصل می آورید؟ این چیست دارید می گوید؟ اگر منظور شما روایات عبدالله بن سنان است پس اصل دیگر چیست خب بگوید که در این جا در قبال آن روایت عبدالله بن سنان را داریم از این طرف الغاء خصوصیت می کنیم از آن طرف ذوالحلیفه را به بقیه می چسبانیم از آن طرف نمی دانم اقام بالمدينة شهراً را حذف می کنیم هر بلایی که هست سر این در می آوریم تا این که این کفایت از محاذات میقات را نسبت به سایر مواقیت تسری می دهیم خب خیلی خب دیگر اصل دیگر چیست اصل در آن جایی است که دلیل نباشد الأصلُ دلیلٌ حیثُ لا دلیلُ آن جا مسئله

است وقتی که شما روایت عبدالله بن سنان دارید پس دیگر اصلاً نوبت به اصل نمی‌رسد که بخواهید تمسک به اصل بکنید در حالتی که تمام افرادی که اثبات جواز کردند از جمله خود مرحوم آقا تمسک به اصل کردند خب این اصل در این جا چه معنی دارد که ما اصلاً نفهمیدیم که این چطور می‌شود با وجود دلیل، اگر شما دلیل نداشتید دیگر سراغ اصل هم نمی‌رفتید چون روایات معارض است اصل در جایی است که اصول عملیه که ادله مثبتة استنباطیه و اجتهادیه شما نداشته باشید وقتی که در این جا روایاتی بر وجوب احرام از مواقیت داریم دیگر در این جا نوبت به اصل نمی‌رسد حتی اگر ما در روایاتمان احتمال ضعیف عدم دلالت هم داده شود فکیف به این که ما در این جا این همه روایات شدید و حادّ در الزام نسبت به احرام از مواقیت داریم اگر این طور است پس بنابراین در این جا این اصل عدم الزام از مواقیت در این جا این به طور کلی از درجه اعتبار این ساقط است حالا البته در این جا در مقابل این اصلهای دیگری هم است فرض کنید که اصل عدم الزام مواقیت است *إلى أدنى الحِلِّ* اگر اصل

است خب ما این اصل را هم جعل می کنیم جعل جعل است اگر دیگر قرار بر این است مگر ما دستمان این طوری است اگر قرار بر این است که آدم وضع کند جعل اصل بخواهد بکند خب بنابراین می گوئیم اصل عدم الزام موافقت است إلى أدنى الحِلِّ تا أدنى الحِلِّ دیگر مسلم است که فرض کنید که ورود به حرم بدون احرام جایز نیست خب این مسئله مسئله ای است که حالا ما کاری به اجماع و اتفاق و اینها نداریم این از بدیهیات است و این شبهه ای در آن نیست پس بنابراین هر کسی می تواند یا علی مدد بیاید جلو احرام را هم ببندد به ادنی الحِلِّ و اینها و به تنعیم که می رسد احرام ببندد خب اصل داریم دیگر، وقتی قرار بر این است که شما این قدر اصلتان طویل و عریض باشد که همه چیز را بگیرد پس بنابراین این روایاتی که دلیل بر موافقت است همه را می گذاریم برای افرادی که اینها می خواهند ثواب بیشتری ببرند استحبابی دارد و تأکید بر مواردی است لذا این مسئله اصلاً به طور کلی از درجه اعتبار ساقط است.

من دیگر وارد در این بحثهای خصوصیات

مواقیت نمی شوم دیگر خود رفقا بروند مراجعه کنند  
راجع به خصوصیات مواقیت دیگر اگر بنده بخوام  
وارد شوم خیلی زیاد است فرض کنید که مطالبی که  
فقها در این جا مطرح کرده اند آیا خود ذوالحلیفه  
خود آن مسجد به شخصه آن محل احرام است یا  
حوالی آن مسجد و اطراف و جوانب مسجد هم  
می شود یا روایاتی که در مورد فرض کنید که حائض  
و نساء و ذات عذر این آمده است که مرور می کند  
یا می تواند خارج از اینها باشد اینها چیزهایی است  
که در یک بحث اجتهادی نباید وقت درس و بحث  
به این مسائل گرفته شود اینها چیزهایی است که در  
تقریرات و در به اصطلاح مفسلات بحث آن شده  
است و ما دیگر مطلب را می بریم برای بعد از احرام  
یعنی به مسئله کیفیت احرام و کیفیت لبیک در این  
جا مطالبی هست که وادی ذات عرق، وادی عقیق  
است از کجا است؟ از اول آن است از وسط آن است  
نمی دانم بهتر است که انسان یک مقداری بیاید جلو،  
اینها همه چیزهایی است که جنبه اجتهادی ندارد  
خلاصه چیزی نیست.

من به طور کلی در بحثهایم دنبال این نیستم که

به تمام جوانب و فروعاً حتی فروعاًتی که خیلی مورد نظر نیست به آنها پردازیم آن نکاتی را که احساس می‌کنم روی آن نکات جولان مفید است و آن مطالب هم یکی این که مبهم است مثلاً فرض کنید که در این جا از یک طرف صاحب جواهر ادعا می‌کند که بداهت احرام از موافقت و اینها از آن طرف آخرش می‌گوید که این از مشکل‌ترین است نفهمیدیم این اول صحبت ایشان چیست از آن طرف... مثل قضیه در بحث طهارت انسان. خب ما در آن جا گفتیم مرحوم صاحب جواهر می‌گوید که این قدر بدیهی است که حتی یهود و نصاری و صبیان هم این مطلب را می‌دانند که یهود و نصاری نجس هستند ولکن بعد که ما در آن بحثها گفتیم که این چه فرع فقهی است که از آن طرف ادعا بداهت و ضرورت من الدین به این کیفیت اثبات می‌شود از آن طرف مرحوم آقا رضا همدانی می‌گوید که این اصعب مسائل فقهیه است این دو تا را ما نتوانستیم خلاصه هضم کنیم خب آقا رضا همدانی آدم کمی نبوده است که فرض کنید که خود صاحب

جواهر هم یکی دو سه صفحه بعد می گوید خودش هم در آن می ماند و می گوید که بله این احتیاج به تأمل و دقت و فلان دارد خب از اول نگو از اول یا وارد در بحث بشو و بین که آخرش به کجا می رسد ما همین بحثی که شروع کردیم من از اول در وجوب احرام از مواقیت گفتم که ببینیم چه می شود در حالی که نظر ما از اول بر این بوده که ببینیم چه می شود لعل این که نظر ما از همان ابتدای کلام برگردد وقتی که نگاه می کنیم ادله را نگاه می کنیم آراء را نگاه می کنیم قرائن، شواهد و خصوصیات عرض کردم حضورتان وقتی که نگاه می کنیم... از اول که انسان نمی آید مسئله ای را بگوید آخرش هم در آن بماند این قسم رسیدگی به این مطالب احتیاج به تأمل دارد و دقت دارد و همین طور سرسری نمی شود مطالب را گرفت فقه مهم است کلام امام مهم است رسیدگی به کلام امام مهم است ما دغدغه خاطر می داریم برای این است که به مراد امام برسیم و الاً به ما چه آیا از مواقیت باشد یا از محاذات باشد ما را چه سنه حالا این چه تفاوتی به حال ما دارد منظور ما این است و الله العالم در عین اعتراف به قصور و تقصیر و جهل

با تمام این اعتراف این بضاعت این است و ما را به این مسیر و مقصد سوق می‌دهد چه کنیم؟ چکار می‌توانیم بکنیم که نمی‌توانیم مطالب را همین طوری شل فرض کنید بگوییم و برویم؟ چه باید کرد؟ اگر امام در این جا بود حاضر بود غایب نبود یک کلام از او می‌پرسیدیم محاذات یا میقات می‌گفت محاذات خداحافظ شما دیگر این قدر بحث و فلان و این حرفها نبود دهانمان را می‌بستیم دیگر راحت و نه دردسری خب نیست وقتی امام در دست نیست و منابع ما همین است و محدود است خب در این جا ما نمی‌توانیم نسبت به مطالب کوتاه بیایم.

در مسائل همین طور در مورد حج هم نظر رفقا باشد وقتی که بنده بحث می‌کنم آن چیزهایی که بر خلاف سایر تقریرات اینها به جزئیاتی می‌پردازند که این جزئیات اصلا بحث ندارد به طوری کلی یکی از اشکالاتی که در بحثهای خارج ما است در بحثهای خارج تبیین فروع است در حالتی که در بحث خارج اصلا نباید تبیین فروع باشد باید روی محورهای اساسی آن بحث فقط باید نظر شود ما تبیین فروع این

مال افرادی است که خودشان بروند و نگاه کنند خوب معلوم است کسی که مرضی دارد می‌رود در جحفه محرم می‌شود یا خوف دارد فلان است این دیگر بحث کردن ندارد فرض کنید که کسی که حالا علتی دارد **يَخَافُ فَوْتَ الْحَجِّ** یا **مَنْ بِهِ شِدَّةٌ أَوْ مَرَضٌ أَوْ تَقِيَّةٌ** او کذا خوب حضرت می‌فرماید که برود از جحفه یا فرض کنید که نگاه کند برود از **أَدْنَى الْحَلِّ** و امثال ذلک می‌تواند اینها بله انسان اگر ببیند که یک مسئله‌ای نیاز به بحث و نیاز به رعایت مطالب و حواشی دارد، بیخود نباید وقت کلاس را و درس را به مسائل جزئی و این چیزها گذراند و مطالبی که خلاصه اوائل الناس هم می‌توانند به آن مطالب برسند از این نقطه نظر در همین راستا مطالبی هست هم نسبت به میقات و سعه میقات فرض کنید که اختلافی که البته اختلاف خیلی نیست خصوصیت موافقت و اینها راجع به این مسئله مطالب زیاد است و در تقاریر نسبت به این مسائلی نقل شده است و نیازی به بحث در این مورد را ندارد.

**فقط یک مطلب است و آن مسئله نذر است کسی**

**که نذر کند از مکان خاصی چه از منزل یا غیر منزل**

در این جا خب می تواند احرام را ببندد و ولی بعضی از فقها گفتند که این نذر خلاف ما أنزلَ اللهُ است و كلُّ نذرٍ يُخالفُ ما أنزلَ اللهُ و رضی اللهُ لا یوجب! این غلط است زیرا نذر در خلاف ما انزل اللهُ نیست در جایی که نصّ بر این مسئله هست در آن جا این دیگر خلاف ما انزل اللهُ نیست که بخواهند بعضی ها... خب بعضی آمدند گفتند که این روایاتی که دلالت می کند که نذر موجب جواز احرام بلکه وجوب احرام می شود در مورد منظور از خانه دویره أهلها البته خارج از میقات نه داخل در میقات در این جا این نذر، نذر مُلزمه است و این برخلاف ما أنزل اللهُ است خب این حرف خیلی حرف سخیفی است، زیرا در جایی این مسئله است که آن مخالف ما انزل اللهُ باشد ولی وقتی که روایت در این جا نسبت به این آمده است چطور این که در مورد نذر صوم در سفر هم پس شما در آن جا هم باید بگویید خلاف ما انزل اللهُ است. چطور؟ صوم در سفر حرام است و باطل؛ ولی مورد خاصی که خود نذر و در نذر رجحان مندور باشد ولی در تنها موردی که خود نذر فی حد نفسه موجب رجحان مندور است همین صوم در سفر است فکیف به که ما در این جا روایت

داریم وقتی که روایت داریم این مورد استثناء می‌شود و احرام مندور از آن خانه و مکان حاج که هر مکانی دارد در آن جا این انجام می‌شود خب این بحث دیگر تمام شد انشاءالله فردا دیگر وارد و همین طور ما در مورد سایر موارد هم به این موارد می‌رسیم، یعنی در مواردی که فقط نظر روی آن خصوصیتی است که در آن خصوصیتی که بین فقها در قضیه اختلاف است دوم در روایات نسبت به این مسئله موارد عرض می‌شود که ممکن است که تضاد یا اختلاف و اینها دیده شود ما فقط روی اینها تکیه می‌کنیم و نسبت به سایر مواردی که فقط جنبه تفسیر احکام جزئیه دارد ما به آنها وارد نمی‌شویم خود رفقا نسبت به آن مطالب مطالعات و تقریرات و تفحص خودشان داشته باشند انشاءالله بحث فردا بحث خود شرائط احرام است. از میقات فارغ شدیم راجع به شرایط احرام این که در احرام آیا طهارت لازم است یا لازم نیست و طبعاً افراد در این مسئله چه باید انجام بدهند انشاءالله راجع به این صحبت خواهیم کرد.

تلمیذ: اگر قرار باشد شخصی از محاذات احرام ببندد حج او باطل می‌شود و اشکال پیدا می‌کند مثل مرحوم آقا می‌فرماید اگر امام باشد می‌شود از او

پرسید مرحوم آقا در چه زمانی این نظر را داشته آیا در اوایل که اشراف به باطن داشتند اگر اشراف داشتند ایشان می‌فرمایند اشکال ندارد.

استاد: البته این مسئله را هم من می‌خواستم مطرح کنم. نخیر این مطلبی را که ایشان می‌فرمودند در اواخر عمر ایشان بوده است و حتی در این زمینه هم مقاله را دو یا سه سال به فوت ایشان مانده بود نوشتند و این مطلبی که خب در این جا هست این قضیه این است که ما باید مطالبی را که عرض می‌کنیم خدمت دوستان این مطالب باید جایگاه آن مشخص باشد در این جا مسائل به صورت فنی و تخصصی صحبت می‌شود. یک وقتی من خدمت ایشان بودم گفتم که آقا نظر شما نسبت به وجوب صلاة جمعه آیا مثل زمان سابق است البته مسلم است که در زمان حکومت اسلام چون ایشان در غیر از حکومت اسلام نماز جمعه را واجب نمی‌دانستند رساله را اگر شما مطالعه کنید رساله صلاة جمعه این اختلاف را شما در آن جا می‌بینید که در ابتدای رساله ایشان حکم به حرمت صلاة جمعه کردند ولی در

آخر رساله حکم به استحباب کرده اند، دیده‌اید  
دیگر، مطالعه کردید؟

تلمیذ: بله.

استاد: آن جا در آخر حکم به استحباب کردند  
البته خود بنده هم در همین قضیه با ایشان یک بحثی  
داشتم و همان موقع در زمان سابق حتی زمانی که ما  
در مشهد بودیم بنده نظرم بر وجوب عینی و تعیینی  
صلاة جمعه است فی کلّ زمنٍ و فی کلّ عصرٍ و فی  
کلّ قرية و منطقة و بلد منتهی إذا اجتمع الشرائط که  
همان پنج نفر و هفت نفر حدّ متیقن آن و وجود واحدٍ  
منهم که يستطيع أن یُقدّم الخطبة آن اگر باشد  
نماز جمعه واجب است و البته اگر در شهر نماز  
جمعه منعقد می‌شود واجب است که انسان به آن جا  
مراجعه کند و اگر نه در قریه‌ای است خود افراد باید  
در آن قریه اقدام کنند چون مسئله کاری به حکومت  
ندارد مثلاً در مورد نماز ظهر شما اجازه می‌گیرید از  
دولت که نماز ظهر بخوانید ولی در مورد نماز جمعه  
هم همین است نماز جمعه همان نماز ظهر است  
منتهی نماز ظهر چهار رکعت است این دو رکعت  
است آن نماز ظهر فرض کنید که شرایط خودش را

دارد این هم شرایطی دارد فرض کنید که سوره باید این طور باشد البته استحباب این دارد بعد در آن راجع به تقوی و همین طور مسائل اجتماعی باید گفته شود خب در ده هم همین طور است خب آقا جان بلند شوید زراعت کنید چه کنید این مطالبی که در خود این قریه اتفاق می افتد یعنی ما یحتاج این اهالی است باید در نماز جمعه گفته شود اصلا شارع آمده است این نماز جمعه را یک مکان اعلان عمومی برای رفع نیازهای جامعه قرار داده است که در هر هفته بیایند مردم بیایند آن شرایط خاصشان، بلدشان، نیازشان، اگر نیاز به مثلا زراعت دارند آبادانی و عمران دارند جاده بکشند بیمارستان درست کنند فرض کنید که کفالت ایتم را بکنند اگرچه این در همان نماز جمعه باید مطرح شود نه این که نماز جمعه یک چیزهایی دارد روی هوا و مثلا و هیچی پنجاه سال پیش یکی مرده و بگویم بله امروز هم در پنجاه سال پیش یکی به رحمت خدا رفته! رفت که رفت پنجاه سال است الان چکار کنم یا پانصد سال پیش یا سی سال پیش اینها چیزهایی نیست که همین

طوری وقت مردم را بگیرند بابا آفتاب در کلهٔ اینها دارد می‌خورد سرما دارد اینها را اذیت می‌کند باید وقت تلف نشود باید حرف حساب زده شود حرف مفت نباید بردارند که خطیب در نماز جمعه یک چیزهای کلیشه‌ای و زیراکسی را فرض کنید که بگوید باید برود روایت بخواند از امام مطالب اخلاقی مطالب اجتماعی بیاید تزریق کند به مردم، مردم احساس کنند وقتی که بلند شدند یک چیزی گیرشان آمده یک استفاده کردند هم حال روحانی آنها و هم مسائل اجتماعی آنها، مسائل سیاسی، خطیب جمعه بایستی که مستقل باشد فکرش باید مستقل باشد نه این که هر چه بگویند چشم چشم آن هم بردارد بگوید این به جایی نمی‌رسد به جایی نمی‌رسد قضیه نتیجه این می‌شود که مسئلهٔ تکراری است کارتی که در اداره می‌زنند رفتی رفتی فلان... آن نه! من به اعتقاد این است؛ یعنی نظر فقهی بنده این است که نماز جمعه واجب است منتهی خب علی کل حال یکی به ما گفت چرا نمی‌خوانی گفتم دلیلش معلوم است، در هر زمانی و در هر مکانی و در هر شرایطی و در چیزی، این نماز جمعه مثل نماز

ظهر است شما چطور نماز ظهر می‌خوانی این هم باید بخوانی خب مرحوم آقا اول رساله این را منوط به حکومت اسلام کردند در آخر رساله اصلا برگشتند و قائل به استحباب شدند و من در همان تعلیقاتی که به این مسئله دارم در آن جا عرض کردم که من با همین دلیل با همین ادله اثبات وجوب عینی در همهٔ ازمه می‌شود یعنی من دلیل دیگری که نیاوردم یعنی اگر ما باشیم و این دلیل خب وجوب عینی و وجوب تعیینی است نسبت به افراد این مسئله هست.

در این جا همان طوری که خدمت رفقا عرض کردم مسئله یک بحث تخصصی است و ما خارج از این چیز نداریم من یک وقتی به مرحوم آقا (این را می‌خواستم بگویم) عرض کردم که آقا الان هم نظر شما در شرایط فعلی باز بر وجوب نماز جمعه است ایشان فرمودند شما کاری به این حرفها نداشته باش شما نماز جمعه را برو کاری نداشته باش یعنی چه؟ خب من که یک آدم عادی نیستم یعنی چه یعنی بله نظر من تغییر کرده است منتهی تو الان باید به این عمل کنی خیلی خب تکلیفمان را فهمیدیم و

می فهمیم که چه باید بکنیم و انجام می دهیم البته این خیلی هنوز چند سال مانده بود به فوت ایشان در اواخر که دیگر مسئله فرق کرده بود و این مسئله بالاخره مشخص بود صحبت هایی که زده می شود حرف هایی که گفته می شود مطالب مشخص است و لذا در جایی که فرض کنید که انسان احساس کند یعنی در همین جا اگر ایشان به ما این طور می فرمودند که آقا جان الان نظر شما هر چه می خواهد باشد ولكن محاذات با میقات را شما می توانی انجام بدهی خب تمام شد این مسئله را می بستیم و پرونده را مختومه می کردیم و تمام شد ولی مطلب این طور نیست ایشان به من فرمودند شما برو این مقاله را بخوان و نظرت را بیا بده جا جای بحث تخصصی است ما نیامدیم در این جا که صرفا یک مطلب را بگوییم و نقد کنیم این جا جایش نیست اگر در فیضیه و جایی که بحث رسمی و تخصصی است باید همین روش و همین مرام باید طی شود حالا در واقع حکم ما أنزل الله چیست؟ آن یک مطلب دیگر است شاید بنابر این باشد که فلان مسئله اخفا شود در زمان امام علیه السلام شاید امام علیه السلام بیاید و بگوید که محاذات جایز است ما چه می دانیم؟ خب چشم بیاید بگوید که محاذات

جایز است ولی تا وقتی که حضرت تشریف نیاورده و باب مراوده از طرف ما بسته است و عقل ناقص ما و علم قاصر ما نسبت به این مسئله این اقتضا را می‌کند این مسئله به این فهم و روش و به این کیفیت خواهد بود اگر مطلب برگشت حالا به هر نحوی کار نداریم حالا به مستندی برخورد کردیم ظاهرا یا باطنا اگر به آن بود خب می‌آییم می‌گوییم که آقا این مسئله است و مبنای فنی و فقهی به این مسئله می‌رسد ولکن مطلب به این نحوه است! البته این را هم خدمت شما عرض کنم که فقیه آن کسی است که بر همه مبانی اطلاع داشته باشد در خیلی از اوقات انسان یک مطلب را می‌داند ولی نمی‌تواند بگوید نمی‌تواند اعلان کند فقیه باید بداند که در کجا چه بگوید و چه حرفی را بزند که موجب سوء استفاده افراد نشود خب حالا دلیلی ندارد که یک نفر می‌خواهد آن کار را انجام بدهد ندهد خب می‌رود آن کار را انجام می‌دهد ولی اگر بخواهد این مطلب را اعلان کند هزاران مفسده پشت این قضیه است که آن دیگر در آن جا اعلان می‌شود. گفت که جایز نیست! و خیلی از این مطالبی که ما می‌بینیم و می‌شنویم که گفته شده و در حالتی که شخص حالا

رأيش اين بوده خب دليلی نيست بر اين که حالا شما رأيت را بگویی وقتی که ممکن است بر اين قضيه سوء استفاده‌هایی مترتب شود انسان نبايد بگويد ما کلُّ ما يُعلم يُقال!<sup>۱</sup> درخيلي از موارد پاسخ ندادن پاسخ است و در خيلي از موارد سکوت پاسخ است چون شخص می خواهد فرض کنید که سوء استفاده در اين جا بکند. فقيه بايد زرنگ باشد، رند باشد، بايد تيز باشد، بايد بفهمد که سؤال کننده چه غرضی دارد و چه مقاصدی را پشت اين سوال در نظر دارد خوب اين را بايستی که بفهمد خلاصه مثل سياستمداری که می گویند ده تا بشنو یکی بگو بايد متوجه باشد که ...

حالا ما ده تا می گوئيم یکی می شنويم يا اصلا نمی شنويم راحت هستيم فقط بلد هستيم نوار را بگذاريم برود تا آخر حالا بعد هر چه شد شد هر چه از دهانمان درآمد هر قضيه و هر چیزی و اصلا به فکر...

یک قضيه اتفاق افتاده من می گويم بابا بر فرض

---

<sup>۱</sup> - فی بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۱۵: «فقد روی فی الحدیث عنهم عليهم السلام: ما کل ما يعلم یقال و لا کل ما یقال حان وقته و لا کل ما حان وقته حضر اهله».

این قضیه بوده آخر مگر هر چیزی را باید گفت بر فرض محال! بر فرض محال! خب حالا می گویم بر فرض یک مسئله - من در آن جلسه تهران گفتم - یک قضیه که مربوط به معصوم است ما آمدیم به خودمان بستیم خب خیلی خوب حالا بوده مگر این گفتن دارد خب مسخرهات می کنند دیگر آقا همه دنیا بیایند آدم را مسخره کنند و دین را به بازی بگیرند که چی یعنی که چی خیلی خب حالا فلان کس همچنین کاری کرده خب کرده که کرده بنده چکار کنم؟ بنده الان دارم چه کسی را می بینم الان دارم موقعیت فعلی او را می بینم اصلا گیرم من وقتی که به دنیا آمدم مسیح به دنیا آمدم خیلی خب الان کی هستم این هستم و این فکر و این نماز خواندنم و این روزه گرفتن من و این صحبت کردن من و این علم من، الان این هستم و اگر همان مسیح تا بحال باقی مانده بودم خب ولی الان من این هستم من این شخصیت هستم من این خصوصیت هستم آخر یعنی چه؟ من نمی فهمم که با این حرفها چه چیزی را می خواهند اثبات کنند یعنی ما واقعا برای تثبیت خودمان به این

مسائل نیاز داریم؟ یعنی کار به این جا رسیده؟ به جان شما آقا دارند مسخره می کنند خارجی ها دارند مسخره می کنند می گویند کار به جایی رسیده که برای اثبات موقعیت دست به این مسائل دارند می زنند من از شما سوال می کنم شما اهانت به دین و مقدسات دین بالاتر از این چیزی سراغ دارید؟ اگر یکی قرار باشد بخواهد ترویج خرافات بکند به نحوی که موجب وهن دین، وهن مقدسات، وهن مطالبی که مربوط به ائمه ما است و ما آن حریم را باید حفظ کنیم آن جایگاه را باید نگه داریم شما بالاتر از این چیزی دارید که بیاید بگویید؟ آخر این هم شد مبلغ دین؟ این هم شد داعی دین که بیایند بگویند ائمه اینها هم خب... گفتند دیگر بیا این هم همانی که در روایات می گویند آن یکی در آمد شهادتین گفت آن یکی سر به سجده امام زمانشان درآمد و نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى... را گفت همین است دیگر بعد هم ساکت می نشینیم و نگاه می کنیم انگار نه انگار، این کارها چیست؟ چرا آخر جلوی این حرفها گرفته نمی شود من نمی دانم فقط باید جلوی حرف حق گرفته شود جلوی حرف حساب گرفته

شود اینها چوب دارد، چوب دارد، دست درازی به حریم امام چوب دارد.

یک قضیه دیشب نمی دانم برای چه کسی گفتم در زندگانی سردار کابلی کتاب خوبی است اگر پیدا کردید بخوانید کتاب خوبی است مال کیوان صنیعی است. یک کتابی اخیراً درآمده نسب ما را که از طرف مادر به شیخ مفید می رساند که نسب ما شیخ مفید است حالا شیخ مفید را خدا رحمت کند مرد بزرگی بود ولی خب نسب به آن می رساند.

یک وقتی بود در همان سالهایی که مرحوم آقا حیات داشتند یک زمستانی ایشان آمدند تهران که من هم اتفاقاً آمده بودم تهران و با هم در همان منزل احمدیه بودیم، شب زمستان سردی بود یکدفعه ایشان ساعت سه بعد از نیمه شب بلند شدند و ما هم در اتاق خوابیده بودیم و چراغ را روشن کردند و قشنگ و خوب، بعد یکدفعه گفتند بیداری آقا سید محسن؟ [عرض کردم:] بله بیدار شدم گفتند خب برو آب بزن به صورتت دیدم نخیر کارمان درآمده است حالا بلند شوم بروم اتاق دیگر آمدیم این کتاب

را دیدم یک کتاب دست ایشان است بعد معلوم شد  
یک مدتی این چراغ روشن بوده من خواب بودم.  
[فرمودند] تا من نماز می خوانم این را بردار بخوان  
و ایشان شروع کردند به نماز و لابد دیدند که ما از  
نماز به جایی نمی رسیم این زندگانی سردار کابلی  
بود پیش ایشان و داشتند می خواندند حکایت این  
بود که کیوان صنیعی که همین نویسنده کتاب است  
و شاگرد سردار کابلی بوده و سردار کابلی آدم بسیار  
معروفی بوده و عالم بسیار بزرگی در کرمانشاه بوده  
و فنون مختلفی هم داشته مرد پُری بوده است و آدم  
خوبی بوده است. و می گفت یک روزی سردار کابلی  
به من گفت: که در آن زمانی که من تازه آمده بودم  
به کرمانشاه در زمان شیخ اسدالله بهبهانی که همان  
جدّ مادری ما می شد نوّه وحید بهبهانی شیخ اسدالله  
کرمانشاهی پسر آخوند حاج ملامحمد علی بهبهانی  
پسر وحید بهبهانی که از همین صوفیان و عرفا و اینها  
چند نفر را کشت و از این حرفها، اتفاقا جالب بود ما  
پارسال به اتفاق برخی از رفقا و اینها رفتیم برای  
کرمانشاه آن جا ما را بردند یک اتاقی خیلی عکسها  
بود، عکسهای علما و غیر علما خیلی عکس بود آن

جا صحبت این شد که ما یک جدی داشتیم که این صوفی کش بود هر چه از صوفی های بیچاره، اولیاء خدا اینها را می گرفت و راحت می کشت مثل آب خوردن اینها را سر به نیست می کرد یکی آن جا بود از این تعبیر ما یک قدری مثل این که ملول شد حالا توقع داشت که ما تعبیر دیگری بیاوریم! نخیر کار خیلی بیجایی کرد و خدا پدرش را هم در می آورد و این حرفها نیست که هر کسی را بینی و بگیری بکشی! گفت جد شما است گفتم هر که می خواهد باشد حالا جد من اگر شمر درآمد باید بگویم رحمت الله علیه؟ هر کسی هست به من چه مربوط است؟ کارش خلاف بوده است. بعد گفتیم این کجاست؟ این نگفت ولی همین طور من داشتم نگاه می کردم من گفتم بیائید نگاه کنیم ببینیم پیدا می کنیم یکدفعه چشمم به یک شیخی افتاد گفتم به قیافه این آدم کشی می آید نگاه کردیم دیدیم محمدعلی است گفتم از میان این عکسها این به قیافه اش می آید که بله، خلاصه اهل اولیاء خدا را کشتن این چیز می خواهد بله هر کسی نمی تواند.

خیلی استقامت نفسی می خواهد که بتواند گفتم  
به قیافه این می آید زیرش را نگاه کردیم دیدیم بله  
مثل این که حدس من درست بود این از الهامات  
است از کرامات خودم می خواهم خدمت شما عرض  
کنم زیرش نوشته حاج محمدعلی بهبهانی و دیگر  
فهمیدیم که آقا کی هستند، این پسر ایشان شیخ میرزا  
اسدالله کرمانشاهی ایشان هم عالم کرمانشاه بود و  
نوه وحید بهبهانی ایشان می گفت که در همان زمانی  
که ما آمده بودیم یک نفر نسابه معروف میرزا اسدالله  
اعرجی کاظمینی این از کاظمین آمده بود کرمانشاه و  
می گفت که با ما سوابقی داشت منزل ما وارد شد  
چندی آن جا بود بعد دیگر ما کتابخانه را در اختیار  
او قرار داده بودیم می رفت کتابها را نگاه می کرد کتب  
نسب و تراجم و اینها را دارد می بیند رفتم نگاه کردم  
دیدم یک کاغذهایی گذاشته جلوی یک خطهایی  
نوشته یکی را می نویسد یکی را پاک می کند این را  
برمی دارد این جا می نویسد شک کردم که چکار  
می کند این اسمها را این طرف می کند خط می زند  
دوباره پاک می کند دوباره چه می کند این برایم شک  
بود بعد به او گفتم فلانی چکار می کنی خندید گفت

هیچی گفتم نه بگو مطلبی هست کمکت کنم گفتم  
نه شجره نامه دارم می نویسم گفتم شجره نامه چه  
کسی را داری می نویسی گفتم شجره نامه خاندان آل  
آقا را دارم می نویسم گفتم که حالا چکار می کنی  
گفتم دارم نسب اینها را به شیخ مفید می رسانم گفتم  
شیخ مفید چه ربطی به وحید بهبهانی دارد نسب ما  
به وحید بهبهانی می رسد

تلمیذ: از طرف مادر؟

استاد: بله از طرف مادر عام است از طرف مادر،  
البته مادر مادر ما که عام است و به خاندان آل آقا به  
وحید بهبهانی می رسد، گفتم شیخ مفید این وسط  
چکار می کند گفتم حالا مگر ایرادی دارد گفتم تو  
داری جعل می کنی تو داری نسب درست می کنی  
ایراد دارد می گفت یک به ده چشم سفید یک ده و  
خلاصه چیزی بگیریم و شیرینی و مقابلش یک ده و  
یک قریه ای یک آبادی در قبال این خلاصه هدیه  
بگیریم ارزشش را دارد دیگر، هیچی، گفتم خیلی  
من ناراحت شدم و آمدم بیرون از آن کتابخانه و  
خیلی می گفتم بهم ریختم وضعم خیلی بهم ریخت

می گفت یکی دو روز بعدش که ایشان شجره نامه را درست کرد و نسب را هم به شیخ مفید رساند رفت در مجلسی - اتفاقا ما آن منزل را هم پارسال رفتیم دیدیم منزل آباء و اجداد مادری ما بود قبر این محمدعلی بهبهانی این هم آن جا بود و سنگ خیلی قیمتی داشت و گفتند ده یا پانزده میلیون سنگش قیمت دارد می خواستند بیایند بدزدند و خیلی سنگش سنگ قیمتی بود - بله آن وارد مجلسی شد و اسدالله کرمانشاهی که عالم کرمانشاه بود ایشان هم نشسته بود جلوی همه گفت که آقا بنده آمدم بشارت بدهم به شما که من بعد از تحقیقات و تفحصاتی که کردم در کتب تراجم و اینها به این نتیجه رسیدم که نسب شما و خاندان آل آقا به شیخ مفید می رسد و این را من در این جا شجره نامه را درست کردم آمدم تقدیم کنم که انشاءالله مورد نظر حضرتعالی قرار بگیرد و ما را هم مورد لطف قرار بدهید می گفت فامیل و اینها همه نشسته بودند ، میرزا اسدالله عالم بوده نگاه می کند می فهمد که بله مثل این که کار خراب است و خلاصه طرف تقلب کرده و خیانت؛ و این حرفها نیست بالاخره خودش هم اطلاع داشته

بر نَسَبِ حالا عالم بوده است می فهمد که خلاصه بازی است می گوید پولی به او بدهند و یک چیز مختصری و تشکر و می گذارد کنار این کسانی که آن جا بودند می بینند! این شجره نامه الان هست و بعد آمدند بر این اساس کتاب نوشته اند و این نسب ما را به شیخ مفید رساندند و البته کشک است دروغ است و حسابی ندارد و مسئله بیخود است مرحوم آقا وقتی که من این را خواندم رو کردند گفتند حالا فهمیدی؟ حالا فهمیدی که آن زمانی که در زمان معاویه و عمر و ابوبکر آن وضاعین حدیث آمدند آنها را بر خلافت نشانند آنها چه کردند همین است هیچ تفاوتی ندارد منتهی این می شود کاظمینی اعرجی آن می شود ابوهریره آن هم می شود فرض کنید که ثمره آن هم می شود نمی دانم فلان ابوحنیفه همین است. آن در آن زمان بوده است این در این زمان است مسئله همین است آن وقت ما تعجب می کنیم عجب آیا می شود اینها بیایند فرض کنید که روایت درست کنند نمی دانم آن ابابکر شیخ شیوخ اهل الجنه عمر شیخ شباب اهل الجنه پیر بودند اهل الجنه فلان این

حرفها پیامبر فرمودند که جبرائیل اول می خواست بر ابوبکر وحی بفرستد ولکن آمد بر من وحی فرستاد و گفت یا رسول الله اگر تو نبودی وحی بر ابوبکر نازل می شد و بدا حاصل شما نگاه می کنید احمق ها خاک بر سرتان اگر هم روایت جعل می کنید این چیست که جبرئیل اول می خواست بر ابوبکر وحی نازل کند یکدفعه بدا حاصل شد و اینها چیست؟ بروید بگویید بابا نماز شب می خواند بروید بگویید بابا فرض کنید که دائم الصوم بود یا این روایاتی که فلان این چیزها؛ گفت اگر قرار است دروغ بگوییم یک دروغی بگوییم که دیگر نتواند حرف بزند و حالا بعد از این مدت مشاهده می کنیم که نخیر قضایا هست این مسائل همیشه بوده و هست و اختصاص به زمان رسول و بعد از رسول خدا و ائمه و اینها ندارد

تلمیذ: .....؟

استاد: ببینید یک وقتی صحبت همین طوری که خدمت شما عرض کردم این است که موارد متفاوت است بله یک وقتی آن ولیّ خدا مطلبی را که بیان می کند از مقام اشراق و شروق قلب است از آن جهت

بیان می کند در آن شکی نیست که باید انجام شود چه این که آن حکم حکم ما انزل الله باشد یا حکم شخصی باشد آن تفاوتی ندارد در این مسئله، لذا بنده عرض کردم و نوشتم در صحبت های خودم که مطالبی را که آنها [اولیای الهی] راجع به احکام کلی، مسائل اجتماعی یا احکام شخصی فرد می گویند در اینها خطا نیست و اشتباهی در آن وجود ندارد بلکه در مقام اشراف نفس و اتصال نفس است ولی مطالب دیگری که خود آنها به مقتضیات زمان خصوصا این زمان غیبت و مطالبی که آن مصالح اقتضا می کند که پا از دایره ظاهر بیرون نگذارند فرض کنید که من باب مثال اگر قرار باشد یعنی بنابراین باشد که این محاذات با میقات یک حکم واقعی است و اختصاصی به ذوالحلیفه ندارد لمن یمر من المحاذات و يجوز له أن یحرم منها اگر این یک حکم واقعی است و این هم به این حکم واقعی اشراف پیدا کرده است و اتصال پیدا کرده است اگر قرار باشد که آن حکم واقعی بدون دلیل و صرفا باشد که خب مردم چه می گویند؟

تلمیذ: .....؟

استاد: خب چه باید گفت یعنی فرض کنید که اگر من الان آمدم روایاتی که الان من در دست دارم این است این روایات همین است دیگر من با توجه به این روایات بیایم احساس کنم که محاذات با میقات هو حکمُ الله الواقعی این را چطوری بیان کنم؟

تلمیذ: نسبت به مسائل اجتماعی چه فرقی می‌کند؟

استاد: مصالح اجتماعی اینها دلیل ادراکش بر اساس یک احکام کلی است یا این که بر اساس بینش، غیر از استناد به امام معصوم است الان مثلا فرض کنید که می‌گویم من نسبت به این شخص بر اساس برداشتم یک همچین نظری دارم و نظریه من این است نه از امام زمان نقل کردم نه از امام صادق نه از امام رضا هیچکدام، می‌گویم نظرم [این است] ممکن است برداشتم اشتباه باشد می‌خواهی گوش بده یا نه ولی در احکام فقهی مستند ما باید متصل به امام باشد

تلمیذ: ... نسبت به شخص متصل در مسائل

استاد: خب ببینید شخص متصل نسبت به مسائلی که همین مصلحت من هم عرض می‌کنم اگر الان شخص متصل بیاید و بگوید که من بر اساس اتصال خودم.. در فتوحات یک بحثی دارد محی الدین راجع به کیفیت اتخاذ مجتهد حکم را من قبل الله آمده در آن جا [مطلب را] بیان کرده ولی این برای کیست برای خود اوست؛ یعنی خود مجتهد و خود فرد می‌تواند به واسطه اتصال به آن منبع و منشأ برسد و استنباط کند و آن حکم را درباره خودش انجام بدهد بدون این که به کسی دیگر کاری داشته باشد اما اگر قرار بر این شد که بیاید بگوید آقا شما هم بیا از این کاری که من می‌کنم انجام بده خب این مسئله که مربوط به او نمی‌ماند این مسئله اشاعه پیدا می‌کند وقتی اشاعه پیدا کرد می‌گویند امام سیزدهم هم پیدا شده است در قبال دوازدهم!

تلمیذ: اگر الان خود مرحوم علامه این رساله را که نوشته‌اند فرض این است که دو قول است یکی فرمایش ایشان که حکم به جواز است و فرمایش

حضرت عالی که حکم به عدم جواز می کند یکی از این دو تا حق است؟

استاد: بله؟

تلمیذ: آنچه که نسبت است به ایشان برای ما مسلم است ایشان از... اگر ما بگوییم که ایشان همان ما انزل الله را نمی گویند ما چه توجیهی می کنیم آیا می گوییم حکم ولی خدا را می پذیریم یا ادله را نگاه می کنیم؟

استاد: ببینید بنده همین را می گویم، می گویم ادله بنده همین است بنده هم که شما را مجبور نمی کنم بحث ما و کلاس هم کلاس تخصص است بنده نمی توانم بگویم ایشان الان با آن اشراف باطن و با ادراک باطنی به این نتیجه رسیده اند پس ما هم نهایتا باید به این نتیجه برسیم؛ چرا؟ چون این بحث فردا منتشر می شود همه هم الان دارند می بینند و این به صورت چیز درخواهد آمد و می گویند که آقا پای منقل نشسته دارد حکم می کند.

تلمیذ: فرمایشی که قبلا یکبار در اصول فرمودید که آقا ضیاء گفته است شما حکم را بدهید ما جورش می کنیم با اصول، با اصول با آن بازی می کنیم اگر در

مسئله اولیاء هم بخواهیم می‌توانیم آن مسئله را با همین ادله اثبات کنیم.

استاد: خب؟

تلمیذ: خب کسی دیگر نمی‌تواند اعتراض کند!

استاد: ببینید من نتوانستم هنوز به این نقطه برسم که این مسئله‌ای که ایشان در این جا مطرح کردند یک حکم الله واقعی به ضرس قاطع محاکمی از کلام معصوم باشد، بله اگر من به این نتیجه رسیدم که این مسئله همین است و کلام معصوم همین است می‌توانیم آن جا را درست کنیم، می‌خواهید از فردا من بیایم حالا آن طرف را اثبات کنم؟ یک هفته بحث می‌کنیم تمام حرفهایمان را پس می‌گیریم شما یقین می‌کنید محاذات با میقات در هر جا درست است ولی فعلا با توجه به... وقتی من هنوز به این نتیجه نرسیدم نمی‌توانم برخلاف همان روش خودم و همان فکر و نفس خودم به آن مسئله برسم، نسبت به طهارت انسان به این نتیجه رسیدم البته این را به کسی نگفتم ولی سرّ فاش شد نسبت به طهارت انسان به این نتیجه رسیدم که آن روش بحث به

نحوی پیش آمد و تا حالا گفتم اگر کسی جواب دارد  
بیاید بدهد ولی هیچ کس تا حالا جواب نداده بله  
خیلی هو کردند که نوگرا و فلان و از این مسائل ولی  
بالاخره این وای همیشه هست! و همین طور نسبت  
به مسئله اربعین مرحوم آقا نظرشان نسبت به مسئله  
اربعین اواخر عمر با سابق تفاوت کرد بنده این را  
احساس می‌کنم خودشان قبلا در اربعین شرکت  
می‌کردند بنده هم با ایشان می‌رفتم در مجالس اربعین  
ولیکن وقتی که مشهد آمدند یعنی دیگر وقتی که به  
اصطلاح مسائل دیگر چیز شد یعنی به مشهد و اینها  
آمدند آن جا ما در صحبتها دیگر احساس می‌کردیم  
که مسئله اربعین جایز نیست و فقط اختصاص به  
سیدالشهدا دارد و ایشان خودشان نمی‌رفتند و  
دیگران را هم نهی می‌کردند یعنی در این جا بنده  
اعتراف می‌کنم و اقرار می‌کنم و شهادت می‌دهم بر  
این مسئله؛ حتی در خود بیمارستان هم که بنده با  
ایشان بودم ایشان تصریح کردند که اربعین دیگر  
جایز نیست سه سال قبل از فوت ایشان، این مطلب  
را همین قضیه را، می‌خواهم این را عرض کنم، بنده  
خاک پای ایشان هم نمی‌شوم سرایه دار ایشان هم به

حساب نمی آیم ولیکن همین مسئله را بنده قبلا می دانستم حالا علت چه بوده که ایشان خواستند بر اساس متفاهم و اینها حرکت کنند تا این که بالاخره مسلم شود یا این که جوانب قضیه هنوز برای ایشان در سابق مسلم نشده بود. ما نباید تصورمان این باشد که اولیای الهی از همان اول که به دنیا می آیند مثل همان بقیه که خیلی چیزها می گویند از اول شهادتین بگویند و نمی دانم برای ما از اول اصول کافی بخوانند!

تلمیذ: روایت لایحل الفتیا إلا لمن یتفتی من الله<sup>۱</sup> در مقام فتوا است نه در مقام عمل؟  
استاد: بله

تلمیذ: یعنی همین فتوا هم باید یتفتی من الله باشد

---

۱ - در «مصباح الشریعة باب ۶۳» آمده است: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ، وَإِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَعَلَانِيَتِهِ، وَبُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ. لِإِنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ؛ وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانِهِ. وَمَنْ حَكَمَ بِخَبَرٍ (بِالْخَبَرِ خ ل) بِلَا مُعَايَنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ، وَمَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجْرُوكُمْ عَلَى الْفُتْيَا أَجْرُوكُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. أَوْ لَا يَعْلَمُ الْمُفْتَى أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى وَبَيْنَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْجَائِزُ (الْحَائِرُ خ ل) بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

استاد: خب می دانم صحبت من این است که این فتوایی که دارد می دهد آیا در این فتوا رعایت همه مسائل را کرده است آیا در این جا مصلحتی چیزی نبوده است؟ آخر خود انجام دادن اینها، گاهی اوقات مامور به ظاهر هستند مثلا فرض کنید که ما پیش ایشان می رفتیم یک مطلبی را می گفتیم خیال می کردیم که شقّ القمر کردیم بعد یک خنده ای می کردند که خودتی! این کار را بکن به این چیزها کاری نداشته باش! آن با این دید و با این روش و با این فهم که آن حکایت از همان اشراف می کند دارد نگاه می کند نسبت به مسائل، لعل این که الان در این موقع نظر را بدهد بعد به خاطر یک مصلحتی بعد نظرش را تغییر بدهد من نمی دانم اگر من به این نقطه می رسیدم که این نظر ایشان در این جا بالاخره از لابلائی کلمات معلوم می شود از لابلائی عبارات معلوم می شود اگر نظر ایشان در این جا واقعا یک اشراف باطنی بوده است می توانستیم جوری مطالب را ترتیب مقدمات و اینها را به این قضیه برسانیم ولی چون هنوز این مسئله برای بنده محرز نشده لذا بنده بر همان سیاق ظاهر عمل می کنم علی کل حال، این

هم تشخیص آن با خود رفقا است که فرض کنید که یکی بگوید ادله این است و این هم در قبالش این است و شما هم بحمدالله هم حکیم و فقیه و همه چیز و ادله در اختیارتان است فتوا بدهید بر محاذات ما هم عمل می‌کنیم

تلمیذ: ... در بحث نوروز هم همینطور است.....

استاد: این را تأیید نکردند نوروز فرق می‌کند

الان بنده راجع به این قضیه تفسیر نوشتم راجع به

خود نوروز ما داریم بخاطر اختلاف در اوضاع همان

طوری که بله

تلمیذ: این را قبلا هم فرموده بودید این اختلاف

در فصول دیگر هم هست

استاد: باشد هر فعلی یک جور اقتضایی دارد به

خاطر اختلاف در اوضاع و اقتران کواکب و سیارگان

و این موقعیت یک خصوصیتی پیدا می‌شود که

بخاطر آن خصوصیت می‌گویند این کار را بکن خب

این ربطی به این ندارد این ارتباط به این ندارد این

یک مسائل فلکی است اوضاع اوضاع جوی است

خصوصیات آب نیشان در این فرض کنید که

موقعیت دارای خصوصیتی است که می‌گویند  
بگیرید و دعا بخوانید

تلمیذ: غسل مستحب است امام صادق تأیید  
فرمودند روز عید است!

استاد: نخیر عید نیست روز عاشورا هم غسل  
مستحب است.

تلمیذ: ....؟

استاد: در شب قدر هم غسل مستحب است شب  
نوزدهم ماه رمضان کجایش عید است کشته شدن  
امیرالمؤمنین؟

تلمیذ: از باب شب قدر بودنش.

استاد: نه نه هیچی.

تلمیذ: ما در روایات می‌بینیم.

استاد: آقا غسل زیارت شما می‌خواهی بروی  
بکنی شما بخاطر عید می‌روی به عید چکار دارد  
زیارت امام رضا که عید ندارد چرا حتما باید فرض  
کنید که جنبه شادی را در نظر بگیرید غسل یک عمل  
مستحبی است که یک نورانیت در انسان به وجود  
می‌آورد حالا چه شهادت امام باشد چه عید باشد این  
هم بخاطر همین قضیه است این یک غسل کردن در

این جا یک خصوصیتی دارد بله داریم یک کارهایی هم داریم اعمالی هم داریم بنده هم نگفتم از بعضی اولیاء هم شنیدم ولی این ارتباطی ندارد از اول نوروز تا هر روز این دعا را بخوانند و نمی دانم نمی گویم با زعفران بنویسند و در ظرف چینی باشد و در چه حالتی باشد و از این مسائل زیاد است این چه ربطی به عید دارد؟

تلمیذ: .....

استاد: مسئله مسئله عید نیست روایت معلی

دروغ محض است

تلمیذ: .....

استاد: بله و اما مسئله مربوط به سید بن طاوس،

سید بن طاوس اشتباه کرده است اگر گفته است که

عید است اشتباه کرده است سید بن طاوس که عارف

نبوده است اشتباه کرده و صاف هم می گوئیم.

تلمیذ: .....

استاد: خوب باشد عید نگفته غسل گفته عید نگفته

حل شد برداشت است هر چه گفته، برداشت است

که ملت را مبتلا کرده فلان مگر مجبور است؟ این را

می گویم آدم زرنگ این است مگر مجبوری شما این چیزی را که آن جا نوشته برداری انجام بدهی بنده خودم الان به واسطه حی و حاضر آیت الله شبیری زنجانی خود ایشان برای بنده گفت الان هم ایشان حیات دارد برسید که من از حاج آقا روح الله آقای خمینی من خودم از ایشان شنیدم - واسطه هم نیست - که ایشان گفتند از آقا شیخ عباس قمی سوال کردند که آیا مطالبی که شما در مفاتیح الجنان آوردید همه مستند است ایشان گفتند خیر! راوی آقای شبیری ناقل مرحوم آقای خمینی بعد واسطه یکی بعد ایشان آمده خودش می گوید من مطالبی را که مثل همین ادعیه ماه رمضان یک ادعیه چرندی است که معلوم نیست این حرفها چیست فقط خواسته که همه آنها آخرش به این ختم شود نمی دانم یا داعی المستجابین یا مدعوین نمی دانم صائمین در این مایه ها آمده چیز کرده و امثال ذلک ادعیه ای که اینها سند ندارد و صحت و سقم آن معلوم نیست! شما فکر این را نمی کنی که می آیی این را می نویسی کتاب شما در تِلْوِ قرآن قرار می گیرد و درهر کوی و برزنی قرآن و مفاتیح می خوانند عمل می کنند خب چیست اینها

همه ناشی از عدم ادراک است.

تلمیذ: .....؟

استاد: بله بله این هست غسل و این چیزها هست  
ولیکن این که به عنوان عید باشد و نمی دانم اینها و  
کشتی نوح امروز نازل شد و عید غدیر... نیست  
تلمیذ: دو سه روایت است.

استاد: بله آن روایت معلی است بله این قاطی  
شده است.

تلمیذ: .....؟

استاد: عیب ندارد می گویم منافات ندارد یک  
وقت می گویم نیست یک وقتی می گویم روایت  
صحیح السند هم داریم که به آن عمل می کنیم منافات  
ندارد. اگر خدا بخواهد انشاءالله تابستان قصد دارم  
که به این نوروز پردازم.

تلمیذ: این شخص متصل اگر بر اساس مدارک  
ظاهری چنین فتوایی بدهد ولی از نظر باطنی نظرش  
چیز دیگری باشد ولی روایتی و مدرکی ندارد  
دستگیری می کند از شخصی که بخواهد عمل به  
ظاهر کند مثل قضیه شیخ مفید که امام زمان نسبت به

آن زن ...

استاد: بله طبیعی است تازه در این جا مسئله ما جنبه احتیاط است یعنی بر فرض آن که می گوییم او می گوید محاذات کافی است حالا ما قضیه را یک قدری سفت تر کردیم طوری نیست مسئله به جایی بر نمی خورد

تلمیذ: .....

استاد: نعم

تلمیذ: .....

استاد: من أيّ مكان في الدنيا من بيته او بلده او بلد آخر او من ...

تلمیذ: یعنی لا یشرط فی النظر، یكون فيه الرجحان؟

استاد: لا یعنی نفس اللفظ یكون فيه یعنی فی الرجحان ممکن لعدی علل واحد لعدم او مثلا ... ولكن من ناحیه لا من حیث ال... بالنسبه الى النفس ولكن اذا مثلا اذا یشوف مثلا الوقت یكون مضیق او مثلا لهذا الشكل فی ... و حتی بالنسبه الى ... لكن اذا كان مثلا یكون النظر بحیث الانسان یشوف انه.. ولم یمكن ان المقصود ان لا یعتنی بهذا الحکم او للفرار

عن الحكم الواقعي لهذا المجال يمكن ان يقول لا

تلميد: .....

استاد: هذا الفرار.

تلميد: .....

استاد: هوايما خب چرا از مواقيت هم عبور

می کنند مثلا در ذوالحلیفه عبور می کند.

تلميد: .....

استاد: خب آن دیگر اضطرار است بله دیگر

تلميد: .....

استاد: بله یعنی دقیق بخواهد این انجام شود

می توانیم بگوئیم که از همان بالای مسجد شجره که

هوايما عبور می کند شخص احرام ببندد

تلميد: از باب جواز است یا وجوب؟

استاد: نه دیگر وجوب که نیست خب آخر این

که راهش از آن جا نیست این می رود جده می نشیند

صحت در این است که راهش به سمت مکه به

اصطلاح از آن جا باشد ولی از این جا عبور می کند

می رود جده می نشیند باید برود جحفه این در واقع

مسیرش به جحفه است منتهی از روی مسجد شجره

عبور می کند

تلمیذ: .....

استاد: نه باید ببیند کجا فرود می آید از آن جا  
بایستی که.. یعنی وقتی که جده می نشیند حالا باید  
ببیند راهش به مکه از کدام سمت است از سمت  
یلمیلم است؟ از سمت ذوالحلیفه است؟ یا از سمت  
جحفه است؟ اغلب مواقیت جحفه است می رود  
جحفه.

اگر در موردی رفقا احساس می کنند که در  
مطلبی مبهم است یا در فلان فرع نیاز دارد بگویند!  
یعنی منظور ما این است که مسائل تا آن جایی که  
انسان... یعنی بحث یک بحث توضیح الاحکامی  
نیست بحث مباحث فنی و جنبه کلی دارد جزئیات  
و اینها خودمان فرض کنید که می رویم به مبانی و  
تقریرات رجوع می کنیم اما اگر جایی احساس  
می شود که نیاز به بحث دارد پیش من چیز باشد  
ولیکن جای صحبت و جای بحث داشته باشد.

تلمیذ: .....

استاد: بله خب آن جایی که طلبه دارد خارج  
می کند با آن که عروه می خواهد بخواند فرق می کند

این جا باید آن نکات اساسی اجتهادی باید بحث  
شود نه این که توضیح المسائل.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ